



□ فلسطین،

خسته از مبارزه

در پی سر پناه

□ علی بهجت

## بسمه تعالی

در حال حاضر، دو تمایل، یکی از جانب ارتجاع عرب، که بخش عمده‌ای از رهبران «ساف» (سازمان آزادی بخش فلسطین) را به همراه خود دارد - و دیگری از طرف امریکا و اروپا به ضمیمه سکوت شوروی، بلحاظ ثبات بخشیدن به منطقه، بجهت ایجاد فرصت، برای صف آرائی در مقابل ایران اسلامی و سد کردن حرکت روز افزون امواج انقلاب آن، بر یکدیگر منطبق شده‌اند.

این دو تمایل، که برای غرب و حتی برای ارتجاع منطقه در حکم ضرورت تلقی می‌شود، حول محور خاتمه بخشیدن به مسئله «اعراب - اسرائیل» از یک سو، و «فلسطین - اسرائیل» از سوی دیگر - بخاطر تمرکز دادن به نیروهای منطقه برای رویارویی با ایران، اگرند نابودی، که حداقل باز داشتن ایران از اندیشه صدور انقلاب اسلامی به میان ملل عرب است.

بنای و طراح آن، امریکا - عوامل و عناصر اجرائیش، ارتجاع عرب بسر دم‌داری عربستان و مصر، که ایندو کشور فی‌المجموع قسمت اعظم قدرت سیاسی - نظامی و اقتصادی خاورمیانه را در اختیار دارند - و خلاصه قربانی وزمینه آن فلسطین میباشد.

فشرده فصل مشترک طرح‌های «فهد» پادشاه عربستان، «مبارک»، «میتران» و «ریگان» رؤسای جمهور مصر، فرانسه و ایالات متحده امریکا، در «برسمیت شناخته شدن اسرائیل از جانب اعراب، بازگشت این کشور به مرزهای قبل از ۱۹۶۷ یعنی عقب‌نشینی اسرائیل از جولان، کرانه غربی رود

اردن، صحرای سینا و نوار غزه، ایجاد یک حکومت فلسطینی در کرانه غربی رود اردن و احیاناً نوار غزه مشروط بر شرکت آن در یک فدراسیون تحت عنوان فدراسیون «اردن - فلسطین» می‌باشد.

دو تمایل مزبور ناشی از چه شرایطی هستند؟

ناپیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، رژیم «شاه» در آن واحد قوی‌ترین ژاندارم منطقه، بزرگترین خریدار تسلیحات غرب و همچنین عمده‌ترین تولید کننده نفت بود و طبعاً از نظر امریکا جزیره ثبات منطقه تلقی می‌شد.

همینطور رژیم شاه صرف نظر از تمامی ویژه گی هائی که برای امریکا و اروپا داشت، متضمن بقا و دوام شیوخ خلیج فارس در برابر خطرات مهلک از نوع آنچه که «ظفار» برای سلطان قابوس ایجاد نمود - بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، معادله فوق نه فقط دگرگون، که حتی در جهت عکس نتیجه داد.

بواسطه پیروزی انقلاب اسلامی، تنها ژاندارم بلا منازع منطقه سقوط و یک حکومت اسلامی که به راحتی می‌توانست الگوی قوئی برای سایر مسلمانان خصوصاً مسلمانان منطقه قرار گیرد - جایگزین آن شد.

بدون تردید زنگ خطر برای امریکا به صدا درآمده بود و بزعم خود در چارچوب حفظ منافع ملی و استراتژیک II می‌بایست چاره‌ای بیندیشد. امریکا می‌بایست جای یک معادله را تغییر میداد. تضاد «اعراب - اسرائیل» را حل و تضاد کاذب و القائی «اعراب - ایران» را جایگزین آن میکرد.

بی هیچ شکی حل مسئله فلسطین شرط اصلی در تحقق بخشیدن به تغییر معادله مذکور بشمار میرود. چه، آن که اساس رابطه «اعراب - اسرائیل» ناشی از مسئله فلسطین است.

در این طرف قضیه، اعراب نیز در طول چهار جنگ با اسرائیل، یعنی سال‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳ بازنده بوده‌اند. در جنگ ۴۸، برغم تجمع لشگرهای عرب بر علیه اسرائیل، شکست

نصیب اعراب گشت و اسرائیل زمین‌های بیشتری را غصب کرد. در جنگ ۵۶، اسرائیل وارد صحرای سینا و نوار غزه شد. لیکن بلافاصله نامساعد بودن شرایطی جهانی عقب نشینی کرد، اما تنگه تیران را که متعلق به معبر بود در اختیار گرفت.

در جنگ ۶۷، صحرای سینا، نوار غزه، بلندی‌های جولان و ساحل غربی رود اردن را اشغال و آنها را حریم امنیت خود اعلام کرد.

۷۳ نیز، اگر چه ابتدا بواسطه غافلگیر شدن از طرف ارتش‌های سوریه و مصر ضربات سختی را متحمل شد. اما پس از گذشت چند روز ابتکار عمل را در میدان نبرد بدست گرفت و شکست‌های خود را جبران نمود. و در شرایطی که آماده پیشروی بیشتر بود، آتش بس منعقد شد.

در طی این سال‌ها، اعراب، (نه ملت‌ها، که عمدتاً حکومت‌های عرب) به این نتیجه رسیدند که نه فقط پیروزی مطلق نظامی اسرائیل محال است، بلکه پیروزی نسبی نیز در تضاد با واقعیت و شرایط منطقه و جهان است و حتی فراتر از آن به این نقطه رسیدند که مصون نگه داشتن قلمروشان از خطر توسعه طلبی اسرائیل در یک خطر دائمی قرار دارد.

بنابراین چاره چیست؟

صلح با اسرائیل، به رسمیت شناختن آن در ازاء مهار کردن توسعه طلبی و تجاوزات اسرائیل!!

و این راهی بود که «انور السادات» رئیس جمهور معدوم مصر، بنا بر نظرات «کسینجر» وزیر امور خارجه اسبق امریکا، در آن قدم نهاد و با تشویقات «کارتز» رئیس جمهور سابق امریکا جهت مصالحه با اسرائیل وارد بیت المقدس شد.

در شرایطی فعلی نیز ارتجاع عرب متشکل از شیوخ حوزه خلیج فارس، شاه حسین، شاه حسن، بوریقه و... قدم در جای پای «سادات» میگذارند. «سادات» برای بازپس گرفتن صحرای سینا، نوار غزه و بزعم خود شکوفا کردن اقتصاد مصر.

واینان نیز بخاطر حفظ منافع امریکا - البته به آن دلیل که بقاء خودشان در گرو حفظ این منافع می باشد.  
واما هماهنگی سازمان آزادی بخش فلسطین باروند صلح طلبی ارتجاع عرب چرا؟

جنبش آزادی بخش فلسطین در سال ۱۹۵۹ «الفتح» را متولد کرد.  
«الفتح» که بعداً قوی ترین و بزرگترین جنبش فلسطین بر علیه اسرائیل و در عین حال به یک تعبیر بر علیه حکومت های ارتجاعی عرب شد، با اعتقاد به مبارزه «مسلحانه» جهت ایجاد یک «جنبش توده ای» و حفظ «استقلال سیاسی» در مبارزه - برای بازپس گرفتن فلسطین از چنگ صهیونیست ها، بدون حتی صرف نظر کردن از یک وجب از خاک آن قدم به میدان نهاد.  
هنگامیکه «الفتح» در سال ۱۹۶۸ به «ساف» پیوست بدلیل فراگیری و وسعت نیرو در رأس آن قرار گرفت و چند سال بعد در کنفرانس سران عرب در الجزایر مورخ ۲۶ تا ۲۸ نوامبر ۱۹۷۳ «ساف» بعنوان تنها نماینده راستین خلق فلسطین شناخته شد.

عملیات مسلحانه «ساف» موجب بهره برداری تبلیغی اسرائیل و معرفی آن بعنوان «تروریسم فلسطین» شد.  
طبعاً بخاطر نفوذ صهیونیست ها در ارگان های تبلیغی امریکا و همسوئی رژیم این کشور با اسرائیل موج وسیعی بر علیه فلسطینی ها در قالب معرفی آنان بعنوان «تروریسم» براه افتاد و افکار عمومی امریکا و اروپا را بیش از پیش تحت تاثیر قرارداد.

اروپا نیز در این زمینه هم آواز با اسرائیل و آمریکا بود.  
طبعاً کشورهای عربی نیز بدلائیل مختلف که عمدتاً به حفظ حکومت شان برمی گشت، از اقدامات فلسطینی ها حمایت نکردند - مگر کشورهایمانند لیبی، سوریه، الجزایر و... که آنها هم بنابر ملاحظات وضعیت سیاسی خود بر روی «ساف» معامله مینمودند.  
مجموعه این شرایط «ساف» را به موضع انفعالی راند.  
رهبران «ساف» ن از این پس سعی کردند به فعالیت های سیاسی اولویت داده و اقدامات مسلمانان را کاهش دهند.  
درواقع رهبران «ساف» به این وسیله میخواستند از انزوای سیاسی در

سطح جهان و فشار دولت‌های عربی در خاورمیانه رها شوند. میخواستند حمایت‌های سیاسی دول مختلف جهان وارگان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل را بدست آورند. همچنین میخواستند با تمامی کشورهای عرب رابطه متقابل برقرار کنند و از طرق سیاسی به اهداف خود نایل شوند. اتخاذ این سیاست به مثابه تکیه زدن به حکومت‌ها به جای توده مردم و بهادادن به دیپلماسی جهانی به جای خلق فلسطین و... در حقیقت اتخاذ چنین سیاستی مساوی با درغلطیدن جنبش فلسطین به، نه فقط آشتی با ارتجاع عرب، که هماواری با آن بود. در اینجا بی‌مناسبت نیست که از قول شخصیت شماره ۲ الفتح یعنی «ابوایاذ»، روند سیاسی کاری «ساف» و در نتیجه منحرف شدن آنرا که بمثابه منحرف شدن جنبش فلسطین است، اعترافاتی را بیاوریم. وی در کتاب «فلسطینی آواره» - صفحات ۳۶۵ - ۳۷۱ چنین میگوید:

سی سال از مهاجرت خلق فلسطین، ویست سال از بنیان‌گذاری فتح سپری شده است. با تلخی بسیار باید اذعان کنم که شرایط ما در حال حاضر بمراتب بدتر از شرایطی است که در سال ۱۹۵۸ ما را به پی‌ریزی جنبشمان سوق داد.

... پس از بیست سال نبردهای سخت، هنوز سرنوشت خلق ما دردناک است. او هنوز نه وطنی دارد و نه شخصیت مستقلی. حقیقت این است که ما عقب رفته‌ایم.

اسرائیل از این پس نه نیمی از سرزمین فلسطین، بلکه تمامی آنرا دردست دارد... مصر این بزرگترین و با نفوذترین کشور عرب در گرداب کمپ دیوید در حال غرق شدن است. به این ترتیب «جبهه جنوب» موجودیت خود را از دست داده است، «جبهه شمال» هم بدلیل درگیری‌های طولانی میان رژیم‌های سوریه و عراق فلج شده است.

چنانچه مشاجرات میان بعضی‌های عراق و سوریه ادامه یابد به ملک حسین امکان میدهد تحریکات خود را بر علیه «ساف» ادامه دهد. نفت اعراب که میتواند بعنوان اسلحه سیاسی برنده‌ای بر علیه دشمن

بکار رود، دیگر چیزی جز یک محصول تجارتنی نیست ... گو اینکه بدرستی از بسیاری از اشتباهات اسلاف خود پرهیز کردیم اما اشتباهات دیگری مرتکب شدیم که اگر چه کمتر از آنها وخیم بود، معذک زبان هائی بما وارد آورد که گاهی اوقات جبران ناپذیر بود.

بارزیم های عرب پیوندهائی برقرار کردیم که مطابق ارزیابی ما جنبه محوری و دراز مدت داشت.

اما بعداً بهای خطای خود را پرداخته و دریافتیم که این پیمان ها بسیار هم موقتی بوده است ... تصویری کردیم که مصر تا ابد در کنار ما خواهند ماند! تصور میکردیم که سوره هرگز بطور موقت هم به مسیحی های دستی راستی لبنان که بر علیه ما می جنگند کمک نخواهد کرد! خیال این را هم هرگز به خود راه نمی دادیم که عراق با وجود اختلافات سیاسی که با ما دارد، بهترین رزمندگان ما را در خارج به قتل برساند.

براین ارزیابی های غلط از واقعیات جهان عرب، اشتباه حساب دیگری نیز افزوده شد. و آن این بود که در برابر اوضاع و احوال بحرانی در کشورهای عرب، غالباً روابط خود را با رژیم های حاکم به زبان روابطمان با توده های مخالف این رژیم ها، حفظ کردیم.

به این ترتیب به اصولی که قاعدتاً می بایست راهنمای عمل ما باشد و بر حسب آن منشاء واقعی نیرومندی ما بسیار بیشتر از آن که در حمایتی باشد که دولت ها علیرغم تمایل قلبی خود از ما بعمل می آورند، در حمایت و محبوبیت توده ایست، دهن کجی می کردیم.

البته بعضی اوقات همزمان با حفظ روابط خود با دولت ها روابط مخفیانه ای هم با جنبش های مخالف آنها داشتیم.

اما افکار عمومی که از روش ما اطلاعاتی نداشت احساس میکرد که ما سیاستی فرصت طلبانه (اپورتونیتی) در پیش گرفته ایم.

علاوه بر آن صریحاً بگویم، ورود فتح به سازمان آزادی بخش فلسطین در سال ۱۹۶۸ خصلت انقلابی آنرا کاهش داد.

آنچه که از آن بیش از همه چیز بیمناک بودیم و در آن موقع باعث احتیاط ما شده بود، بالاخره بوقوع پیوست: جنبش ما گرفتار بوروکراسی (کاغد بازی، دیوان سالاری) شده است. رزمندگی خود را از دست داد و به جای آن احترام

وابهت بدست آورد.

ما به معامله و مذاکره با دولت‌ها و رجال قدرت معتاد شدیم.  
روی عقاید و آرزوهای آنها حساب می‌کنیم.

وارد پیچ و خم‌ها و بازی‌های سیاسی حاکم بر روابط اعراب شده،  
و خواه و ناخواه وارد میدان سیاست در بدترین معنای آن شدیم.

از ترس اینکه مبدا از جانب سیاستمداران کم و بیش مجرب متهم به  
«تروریسم» و «آشتی‌ناپذیری» و «ماجراجوئی» شویم، برای اثبات  
«میانه‌روی»، «نرمش»، و «آشتی‌پذیری» خود در هر قدم شتاب کردیم.

غافل از آن که رسالت عمده‌ی ما اساساً این نیست.

به همین دلیل است که ما را بیش از آنکه انقلابی بدانند، سیاستمدار  
تلقی می‌کنند. البته این تغییر چهره ما در میان توده‌های عرب که از ما انتظارات  
دیگری داشته‌اند، شدیداً به ما آسیب زده است.

با این حال به ازاء این همه ضرر، حمایت و علاقمندی چندانی نیز در  
میان اروپائیان و امریکائی‌ها برای خود بدست نیاورده‌ایم... دلیل اصلی  
شکست ما، در جهل ما نسبت به غرب و بیچیدگی روابط دموکراتیک آن،  
نهفته است»

بهر حال این روند اشتباه که «ابواباد» گوشه‌هایی از آنرا اعتراف  
می‌کند ادامه یافت تا آن که جنگ ۱۹۸۲ لبنان بوقوع پیوست.

این جنگ که بوسیله تهاجم اسرائیل به لبنان، به قصد درهم کوبیدن و  
پراکنده کردن نیروی‌های رزمنده فلسطینی در دنیای عرب از عراق تا الجزایر، و  
همچنین تضعیف موقعیت سیاسی «ساف» - در ۱۵ خرداد ۱۳۶۱ مصادف با  
۵ ژوئن ۱۹۸۲ صورت گرفت، به روند سیاسی کاری و در نتیجه سازش کاری  
«ساف» هر چه بیشتر شتاب بخشید. تا جایی که «ساف» نیز به طرح صلح  
«فهد» پیوست!

چرا؟

جنبش آزادی بخش فلسطین از همان زمانی که صهیونیست‌ها به طرق  
گوناگون در تبانی با امپراطوری بریتانیا، موجب صدور اعلامیه «بالفور» در سال  
۱۹۱۷ مبنی بر «ایجاد یک کانون ملی یهود» از سوی انگلستان و با تضمین  
این کشور، بنفع فور شد. و حتی پیش از آن، جوانه زد و در طول دهها سال با



پشت سر گذاشتن فراز و نشیب‌ها و تجربه‌های بسیار به مبارزه با صهیونیست‌ها ادامه داد.

همین‌طور از ۲۴ سال پیش که «الفتح» قدم بمیدان مبارزه گذاشت، مبارزه به طرق مختلف ادامه یافته است. زمانی با عملیات مسلحانه، زمانی توام کردن مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی و اکنون نیز صرفاً مبارزه سیاسی و... اما هیچ یک از این راه‌ها منجر به آزادی مردم فلسطین نشد.

در افق سیاسی منطقه نیز چیزی بنفع فلسطینی‌ها مشاهده نمی‌شود. مگر با حساب کردن بر روی انقلاب اسلامی ایران.

اما آیا رهبران «ساف» با پیشی که نسبت به انقلاب اسلامی ایران دارند، چه مقدار به این انقلاب و شعارها و اهدافش بها میدهند.

«ابوایاد» بهنگام قضاوت نسبت به جنگ تحمیلی عراق، بر ایران - ایران را متجاوز و عراق را در موضع دفاع از حقوق حقه خود معرفی میکند!

بهر ترتیب آیا فلسطینیان توانسته‌اند به هدف خود حداقل نزدیک شوند؟

نه - آنها در طول دوران مبارزه، جز اینکه موجودیت خود را بعنوان یک معضل بزرگ منطقه، که بدون فیصله بخشیدن به آن، خاورمیانه ثبات لازم را پیدا نمی‌کند - تحمیل کنند، پیروزی دیگری بدست نیاورده‌اند.

(البته در اینجا ما قصد نداشته و نداریم به طرح ایدئولوژی یک مسئله فلسطین و بیان انحرافات آن بلحاظ انحراف در ایدئولوژی یک پیردازیم بلکه سیر طبیعی آنرا بگونه‌ای که بوده در خطوطی بسیار کلی در نظر قرار داده‌ایم.)

رهبران «ساف» نیز همچون ارتجاع عرب، امروزه به این نتیجه رسیده‌اند که اسرائیل خواه ناخواه موجودیست خود را بر منطقه تحمیل کرده است و قدرتی که قادر به انهدام آن باشد وجود ندارد.

در واقع در چارچوب بینش مادی به واقعات موجود و نه به حقیقت مطلوب تسلیم شده‌اند.

لذا اگر جمع‌بندی رهبران «ساف» از شرایط موجود در منطقه قریب به چیزی باشد که در فوق گذشت و در افق آینده هیچ روزنه‌ای را مشاهده نکنند و... چرا در وضعیت فعلی که هدف امریکا برای ایجاد یک صف بندی از اعراب، بر علیه انقلاب اسلامی ایران، که در عین حال بعنوان یک ضرورت، شامل تمایل این کشور برای فیصله بخشیدن به مسئله فلسطین - البته با حفظ رضایت اسرائیل - میشود، آنرا موقعیتی ایده‌آل! حساب نیاورند؟

آیا در صورت پشت پازدن به این امکان، در آینده شانس بهتری بدست خواهند آورد؟

در واقع باید گفت، هرچند که روحیه سازشکاری وجه غالب سیاست «ساف»

است و مخلوط شدن، اهداف جنبش فلسطین با منافع مرتجعین منطقه غیر قابل انکار میباشد. اما آیا نمی‌توان این مسئله را مطرح کرد که جنبش آزادی بخش فلسطین پس از پشت سر گذاشتن دهها سال آوارگی و تحمل حقارت و محرومیت و... اکنون دیگر رمقی آنچنان در جان ندارد که بدون هیچ تزلزلی برای دهها سال دیگر اراده پایداری و مقاومت کند؟ نسل فلسطین پس از سال‌های ۱۹۴۸، نه در موطن خود که در اردوگاه‌های آواره گان و در زیر چادرهای محقر اهدائی چشم به جهان گشوده است و در طول حیاتش بازهمه سرود «فلسطین باز میگردم» زیسته است. ولی اکنون پس از قریب گذشت ۴۰ سال مشاهده میکند که هنوز در جای اول است.

آیا با این تفکر که از این بعد قوی‌تر میشوند میتواند رویای پیروزی را تحقق یافتی بیند؟

واقعیت این است که مانع اصلی در سر راه پیروزی قبل از آن که اسرائیل باشد، دول مرتجع عربند.

اما آیا میتوانند دول عرب را طبق دلخواه خود تغییر دهند؟  
فرا تر از این، شاید گفته شود مانع اصلی رهبری سازشکار جنبش است و...  
در اینصورت ملت فلسطین بدامن چه کسی میتواند باو یزد؟  
شاید گفته شود اسلام.

اما در بین فلسطینیان و اصولاً در بین اعراب، ملیت و جذابیت به آن هنوز عامل مهمی بشمار میرود و تا هنگامی که انقلاب اسلامی ایران بتواند این معادله را متحول کند راهی بلند در پیش است.

نسل جدید فلسطین خود را اینطور توجیه میکند که فعلاً بعنوان یک تاکتیک فوئر و بعنوان یک قدم در نزدیک شدن به هدف، حکومت فلسطینی مستقر در کرانه غربی رود اردن را می‌پذیریم تا با تقویت خود به استراتژی جنبش که گرفتن تمامی فلسطین است در آینده نایل شویم.

آنها میگویند صهیونیست‌ها هم در ابتدا تمامی فلسطین را به یکباره اشغال نکردند، بلکه اول در قسمتی از آن مستقر شدند و سپس دامنه آنرا وسعت بخشیدند.

بهر حال اکنون دورا دور چنین میتوان تصور کرد که فلسطینیان پس از پشت سر گذاشتن دهها سال آوارگی و رنج، و همچنین پشت سر نهادن دهها سال مبارزه و مقاومت و ایثار و جانبازی و شکنجه و زندان با تنی خسته و کوفته در جستجوی سر بناهی هستند.

سر بناهی اگر چه به وسعت قسمتی از خاک فلسطین - هر چند آن قسمت نیز در ملکیت شاه حسین باشد. ولی آیا توده فلسطینی که رنج دهها سال آوارگی را بردوش و سالیان درازی را با آرزوی بازگشت به موطن گذرانده، ایمان خود را نسبت به بازس گرفتن زادگاه ملت و مذهبش از دست خواهد داد؟

هرگز.